



۱- نام مجموعه‌شعر محمدرضا رحیمی، «راز مکتوم گل سرخ» است؛ مجموعه‌ای در ۹۶ صفحه که حدود ۷۰ درصد صفحات آن به غزلیات اختصاص دارد و ۳۰ درصد دیگر به چند مثنوی، چند رباعی و چند شعر نیمبای و سپیدی؛ شعرهایی که نشان می‌دهد دغدغه اصلی شاعر غزل است و تا حدی هم مثنوی اما رباعی و شعر نو را از روی تفنن می‌گوید. پس ابتدا سراغ غزلیات او می‌رویم و اگر فرصتی شد، به دیگر اشعارش نیز اشارتی خواهیم کرد.

این مجموعه را انتشارات نیستان منتشر کرده‌است.

۲- پیشینه شعر فارسی آنقدر بلند و قدرتمند است که هر شاعری در هر قالبی که بخواهد طبع آزمایی کند، در آن قالب حرفیان قلندری هستند که مریدان به گردشان هم نمی‌رسند، مگر اینکه در هر دورای، شاعری به‌طور استثنایی سری در میان سرها درآورد، آنگونه که در بین شاعران غزلسرای معاصر، شاعرانی سر برآورنده که نام‌شان آوازه غزل را بار دیگر تازه و زنده کرد؛ شاعران بزرگی همچون محمدحسین شهریار، هوشنگ ابتهاج، حسین منزوی و سیمین بهبهانی؛ و به دنبال ایشان نشانه‌هایی هست که نشان می‌دهد جوان‌ترانی سر برخواهند آورد که نام‌آوار زمانه خود شوند و بار دیگر آوازه غزل را آوازی دیگر شوند. غزل معاصر، زبان و فضای تازه امروزینش را مدیون چند انقلاب و انقلاب ادبی و حرکت تأثیرگذار شعری بوده است؛ زبان و فضای که اگر نبوده، هرگز غزل بسه این پایه و مایه از جرمندای و تازگی نمی‌رسید. این انقلاب‌های ادبی و حرکت‌های شعری، یکی تأثیر انقلاب مشروطه است و دیگری انقلاب ادبی نیمابوشیخ بود و پس از او جریان نیمایی به‌طور

نگاهی به کتاب «فرشته‌ها بوی پر تقال می‌دهند» اثر حسن بنی‌عامری

## تجربه متفاوت خواندن در داستان فارسی

**حسام آبنوس:** کتاب «فرشته‌ها بوی پر تقال می‌دهند» به قلم «حسن بنی‌عامری» از آن دست آثاری است که هرخواننده‌ای با هر سلیقه‌ای با آن ارتباط برقرار می‌کند. این کتاب از ۳ داستان تشکیل شده که هر کدام حال و هوای خاصی را تداعی می‌کند. زبان و غنای آن مهم‌ترین ویژگی این کتاب است که در هر ۳ داستان، این غنای زبانی مشهود است. علاوه بر این ترکیب‌سازی‌ها و استفاده از واژگان بدیع دیگر نکته‌ای است که درباره این داستان‌ها باید به آنها اشاره کرد. قهرمان داشتن بویژه در داستان سوم نکته دیگری است که در این کتاب توجه خواننده را به خود جلب می‌کند. قصه‌های فرعی و همچنین رنگارنگ بودن شخصیت‌های کتاب هم عامل مهم دیگری است که این کتاب را تبدیل به اثری موفق کرده است. شاید کمتر خواننده‌ای باشد که این کتاب را دست بگیرد و لذت آن را در ک نکند. حسن بنی‌عامری از نویسنده‌هایی است که خوانندگان در مواجهه با آثارش حتماً باید بدانند با نویسنده متفاوتی روبه‌رو هستند؛ او فضا و داستان متفاوتی را به خواننده ارائه می‌دهد و همین داستان‌های او را با دیگران دیگران متمایز می‌کند. «معرکه دلاویز» فرشته با بوی پرتقال» عنوان داستان اول

این کتاب است. داستان بلندی که در آن خواننده با شخصیت‌ها و قصه‌هایی روبه‌رو می‌شود که به مرور وارد داستان می‌شوند. در این داستان نویسنده کوشش دارد خواننده را تا پایان با روایت خود همراه می‌کند و در این گفتا نیز موفق است. در این داستان که عنوان کتاب پیش از آن گرفته شده خواننده شاهد است که نویسنده تلاش کرده شخصیت‌ها و روایت در خدمت داستان قرار بگیرند. ترکیب‌سازی‌ها و به کار بردن واژه‌های خلاف‌آمد عادت خواننده این روزهای داستان فارسی، دیگر ویژگی این داستان و به طور کلی داستان‌های این کتاب و نویسنده است. این داستان جدا از فرم متفاوت زبانی، داستانی دیالوگ‌محور است که به نظر می‌رسد نویسنده در این امر دارای تبحر است و بخوبی دیالوگ‌پردازی می‌کند. از دیگر نکاتی که می‌توان درباره داستان اول گفت ورودی و سپس پایان داستان است که با یک جمله آغاز و پایان می‌یابد. «کور شوم اگر دروغ بگویم.» قصه‌های فرعی کتاب خواننده را سرزار از احساس مثبت می‌کند و این از توانایی نویسنده در همراه کردن خواننده نشانه دارد. «معرکه دلریه» بابای آهوی من باش» دومین داستانی است که در کتاب «فرشته‌ها بوی پرتقال می‌دهند» خواننده با آن روبه‌رو می‌شود. فضای داستان و زمان تداعی‌کننده موقعیت جنگ تحمیلی است. این داستان یک اثر جنگی در این مجموعه است که حاوی نگاه نویسنده به مقوله جنگ است. نگاهی

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «راز مکتوم گل سرخ» محمدرضا رحیمی

# بازبان حماسه بهتر بود!

- وارش گیلانی

ایمان‌های راستین برخیزد یا عاشقانه‌های ناب و عارفانه‌های دست‌نایافتنی دچار کشف و شهود، و اگر هم هرازگاهی هست، انگار اغلب غزل‌هایش را آگاهانه گفته و لحظه‌های الهامی‌اش اندک است:

«با طلوع تغزلت ای گل شور و شوق بهار را دیدم سبیدی از شکوفه و لیخند پشت پرچین چشم تو چیدم حرف‌های نگفته‌ام بشکفت مرز احساس درنوردیدم…»

شاعر اگر از اینگونه اشعار آگاهانه بگذرد و دل به دریای لحظه‌های الهامی و شورآفرین بگذارد؛ آنگونه که در اشعار حماسی خود نیم‌گامی برداشته، بی‌شک به مرز اشعار برتری خواهد رسید. کل مجموعه‌شعر «راز مکتوم گل سرخ» را که بگردید، خواهید دید هر جا او زبانی حماسی داشته، شعرش بهتر و برتر بوده است؛ و نیز شعرش به‌واسطه فصاحت و بلاغتی که از زبان و فضای حماسی به دست آورده، استوارتر و شیواتر نیز شده است؛ نه‌تنها در زبان و بیان، بلکه در موسیقی کلام و تخیل و شوری که ایجاد می‌کند:

«آن صبح پرآمد که ناموس شبنم است شرقی‌ترین ترانه دیوان آدم است سردار سرفراز شهیدان آسمان زیباترین تغزل باغ محرم است گل‌های سرخ و یاس به تاراج باد رفت زخم عمیق عشق به امید مرهم است…»

غزلی که با خوانندن یکی دو بیت اولش به یاد ترکیب‌بند مشهور محتشم کاشانی افتادم. بعد وقتی متوجه وزن و بعد خطایش به محرم شدم، دامنه تأثیر محتشم را بر غزل دیدم. پایان غزل هم مزین به بییتی از همان ترکیب‌بند است. باشد، چه اشکالی درد، مگر هر چیزی محصول خود و دیگران نیست؟! این غزل به نظر من، همین که توانسته از غزل‌های معمول شاعر پیش‌تر رود، خود گامی است، حتی اگر نیم‌گام باشد.

۳- نکنه دیگری که این دفتر توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند، غزل‌هایی است که رحیمی درباره عاشورا و امام حسین(ع)، امام علی(ع)، حضرت زهرا(س) و امام زمام(عج) گفته است. این اشعار وقتی در کنار اشعار دفاع‌مقدسی شاعر قرار می‌گیرد، درمی‌یابی که از این منظر تقریباً نیمی از اشعار آیینی و دفاع‌مقدسی است و مابقی اشعار هم به‌واسطه تفکر شاعر، بالطبع تحت تأثیر همین مفاهیم والا؛ غزل‌هایی که نشان از انگیزه بالای شاعر دارد، چرا که این اشعار در حماسی‌بودن

خود زیبایی‌بند و تأثیرگذار، تا آنجا که از خود شاعر نیز چهره‌ای برتر نسبت به غزل‌های دیگر نشان می‌دهد. ۳ بیت از غزل «ناموس شبنم» در بالا، جهت نمونه به‌منظور دیگری آمده است که از زیباترین غزل‌های این دفتر است. یعنی اینجاست که ما چهره رحیمی را بهتر می‌شناسیم و در واقع چهره برتر او را که در حماسه‌سرایی تجلی پیدا کرده است. در ضمن، بعضی از اشعار عاشورایی رحیمی را باید بخوانی تا متوجه شوی که چیست؛ مثل غزل «تو خوب‌ترین گاه غزلخوانی من»:

«بتلاهای من و سینه دریایی من عشوه‌های تو عجین با بدن فانی من

من و اندوه و غم و رنج کشش‌های بزرگ هست آخر سبب حیرت و پوئانی من…» رحیمی در این دفتر ظاهراً برای حضرت مهدی(عج) هم ۲ شعر سروده اما هر جا که حرف از «آمدن‌های خوب و معطر» می‌شود و سخن از «کارهای بهتر و روشن‌تر»، می‌بینی که در پشت این حرف‌ها اسام زمان(عج) خود را صدا می‌زند و می‌خواهد؛ حرف‌هایی که گاه مثل آفتاب روشن است؛ مثل غزل «دوباره می‌آیی»:

«بیا بیا به جهان رنگ دیگری بزنیم دیدار آسمان محبت دمی پری بزنیم به یاد یاس و اقالی به یاد لاله سرخ

به دشت خاطره‌ها، دست‌کم سری بزنیم من از نگاه تو خواندم دوباره می‌آیی که در معیت تو حرف بهتری بزنیم…» و در این دفتر هر جا سخن از مرام و مردانگی و

«بیا بیا به جهان رنگ دیگری بزنیم دیدار آسمان محبت دمی پری بزنیم به یاد یاس و اقالی به یاد لاله سرخ به دشت خاطره‌ها، دست‌کم سری بزنیم من از نگاه تو خواندم دوباره می‌آیی که در معیت تو حرف بهتری بزنیم…» و در این دفتر هر جا سخن از مرام و مردانگی و



درباره شعر و شاعری امیرعلی سلیمانی

## مرغی در قفس!

رضا شهبانی: «برگریز» امیرعلی سلیمانی را چند بار خوانده‌ام؛ یک بار به عنوان دوست و رفیق، زمانی که امیرعلی آن را به چاپ رسانده بود، بعد سال ۹۳.. در شهرستان ادب میهمان بودم و یک شب تمام را در محاسنرا با غزل‌های این کتاب سر کردم. باری دیگر امروز در مرداد ۹۷ و به عنوان منتقد، رفاقت شاعرانه لحظات خوب و شیرینی را برای شاعران دوست فراهم می‌کند و شاعر بدون داشتن نگاه نکته‌گیر، میهمان شعرهای رفیق می‌شود و بی‌وقفه لذت می‌برد. من اسم این لذت شاعرانه را چرت ادبی هم می‌گذارم. چرت زدن بسیار شیرین است اما ممکن است پشت فرمان ماشین فاجعه‌یباقریند. پس هر چه در مقام دوست و رفیق شاعری، چرت شاعرانه بزنیم، در مقام منتقد چنین حقی نداریم. منتقد پشت رل می‌شینند و شاعر مسافر او است و باید شاعر را به مقصد برساند. اینجا مقصد حقیقت است

و واقعیت. می‌خواهم بنا به وظیفه منتقد بودن با امیرعلی سلیمانی و خوانندگان روزنامه صریح باشم. امیرعلی سلیمانی شاعر جوانی است که به حد کافی و واقعی از خوانند متعال استعداد شاعری دریافت کرده است. زن خوب شناختی‌ها و افراد در دفتر دارد. تا آنجایی هم که لازم است صناعت آموزشی شعر نوشتن را فرا گرفته است اما یک ایراد بزرگ و ویرانگر دارد؛ شعر او فاقد هر گونه ویژگی است.

سبک برای خوانندگان اهل ادبیات واژه‌ای است آشنا. ویژگی، شانه به شانه سبک است. اما شاعران بدون سبک هم داشته‌ایم که ویژگی داشته‌اند که در ادبیات ماندگار شده‌اند. مثلاً فرخی‌زدی، شاعری است که به لحاظ ادبی، سبک خاصی ندارد اما شخصیت و شعرش پر از ویژگی‌های خاصی است که برجستگی‌های عمیق به آن بخشیده است. این بیت‌های معروف او را بخوانید:

شب که در بستم و مست از می نابش کردم ماه اگر حلقه به در کوفت جوابش کردم یار در ادامه: زندگی کردن من مردن تدریجی بود آنچه جان کند تنم عمر حسابش کردم تشخیص اینکه این ابیات از فرخی‌زدی است یا مثلاً از ایرج، شهریار، رهی و بهار دشوار است. مگر اینکه بدانیم در دیوان فرخی به چاپ رسیده و سند آن به نام فرخی است اما همین فرخی با ویژگی دیگر که جساتر و جرات حق‌طلبی و بی‌بند شعر با فریاد است ماندگاری یافته است. به هر حال از امیرعلی سلیمانی اگر نمی‌توان انتظار سبک داشت ولیکن می‌توان ویژگی طلیبد. صدالبته نه فقط از امیرعلی به خاطر صراحت کلام پوزش می‌طلبم اما این شاعر با استعداد، باید مرغ استعدادش را از قفس آزاد کند!

**کاش شاعری خود را جدی می‌گرفت!**

ضیاءالدین خالقی: «تماشای جمال» اثر آقای علی‌اکبر رشاد چنانکه از نامش پیداست، مجموعه شعری است بشدت شیفته سنت‌های عرفانی شعر کهن. هم کلمه «تماشا» عقبه‌ای معرفتی در عرفان دارد و هم «جمال». در توصیف مکتب عرفانی مرحوم دولابی می‌گویند که کلیت این مکتب در یک جمله خلاصه می‌شود: تماشای جمال هستی در آرامش!

صدالبته با شناختی که از آقای رشاد به عنوان یک محقق و دانشمند اسلامی داریم، پیداست این مجموعه می‌تواند رازنکی شاعرانه شاعران اهل معرفت را داشته باشد. کامیابش چنین نیز هست. انگار با سلوکنامه عرفانی روبه‌رو هستیم:

چيست عرفان عارف سالک برگزیدن ز صد هزاران یک ما تو را برگزیده‌ایم اما ما عرفناک حق معرفتک

معمولاً شعر علما در ادبیات امروز کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. عالم بودن بویژه در سده اخیر، شعر را هر چند قدر باشد، به حاشیه می‌راند. یک نمونه واضح شعرهای علامه طباطبایی است که از بهترین نمونه‌های ادبیات عرفانی در چندصد سال اخیر است اما در نهایت زیر سایه فیلسوف و عارف بودن وی، کمتر دیده شده است و در نهایت تحسینی به همراه داشته‌است که به عنوان صفت تزیینی بر شخصیت والای او.

شعر آقای رشاد برای من نکات جذاب خاصی داشت که گفتن آن خالی از لطف نیست. شعر او در بعضی جاها ز دایره عرفان حوزوی و شعر منبری، خارج و به دنیاهای دیگری وارد می‌شود که بر شعریات آن می‌افزاید. آقای رشاد هر قدر خودش هم شعر خود را جدی بگیرد (چنانکه در مقدمه نوشته است که دوستان این اشعار را به چاپ رسانده‌اند و او خود آنها را لایق عرضه نمی‌دانست) اما بیش از اندازه‌ای که کفرش را بکنیم شاعری جدی است. او حتی برخلاف بسیاری از شاعران حوزوی که شعرشان صرفاً در ادبای شرع و در نهایت عرفان می‌چرخد، گاهی نیمایی می‌شود و به گستره‌های مدرنیته و ادبیات انقلابی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ نیز سرک می‌کشد:

خون می‌تراود از حلقوم این قلم خون دلم وندر عروق ممتد کاغذ تزریق می‌کنم آن را گلو‌زهام گلوله سربی است خودکار من مسلسل خودکار منظومه‌ام قطار فشنگ است

ملاحظه می‌کنید که بوی ادبیات چپ هم حتی از تصویرسازی‌های شعر به مشام می‌رسد. اگرچه در پایان شعر تمسخری هم بر ادبیات چپ روا می‌دارد:

من می‌زنم قلم ز غم اما هرگز نه قیم خلمم در کنج کافه در کلاس گیلان

پیشرو بودن شاعری روحانی در ادبیات برای من جالب است. ما شاید فکر کنیم که انقلابی‌گری آوانگارد محصول شاعران حوزه هنری پس از انقلاب نظیر سلمان و سیدحسن حسینی و قیصر باشد. خواندن این شعر که در سال ۱۳۵۶ سروده شده است، ما را به نکات جالبی هدایت می‌کند:

این نسل نوشکفته‌بیگانگی ستیز

گل‌های کاغذین تو را ای فرنگ مست

دیگر نمی‌خرد

به جرأت می‌توانم بگویم که شعرهای نیمایی آقای رشاد در مرتبه‌ای بالاتر از شعرهای کلاسیک او هستند. آقای رشاد شاعری بزرگ می‌توانست باشد، اگر خلاف آنچه در مقدمه اعتراف کرده، شاعری خود را جدی می‌گرفت. اینکه شاعر حوزوی چنین پیشروانه شعر نیمایی بگوید آن هم در دهه ۵۰، ظاهراً جالب است؛ اگر بدانیم در آن دهه‌ها حتی قالب شعر هم بین مذهبی‌ها و لاییک‌ها محل اختلاف بوده است. از معدود شاعران مذهبی که به قالب‌های جدید رو آورده بودند می‌توان کسانی چون شهریار و موسوی‌گرمارودی را نام برد. بنده امروز فهمیدم آقای رشاد هم دستی بر این آتش داشته است.

علی‌ای حال معتقدم منتقدان نباید در نگاه به شعر، در بند حوزوی بودن یا شخصی بودن شاعر بمانند. این نگاه حتی به صورت موافق باعث لطمه دیدن شاعرانی شده است که در حوزه‌اند. دیدهام بسیاری از شاعران طلبه جوان را که در جلسات ادبی، با لباس شخصی حضور پیدا می‌کنند. این نگرانی‌کننده است، حتی کسانی که به عنوان موافق، از طلبه شاعری تجلیل می‌کنند ناخواسته در این فضا به وجهه ادبی او جفا می‌کنند. به هر حال باید در نقد ادبی ما این مسأله حل و ساده شود.